

بازتاب پدیده اعتیاد در شعر معاصر

کاظم هاشمی

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران. رایانامه: k.hashemi66@gmail.com

اطلاعات مقاله (۲۵۶ - ۲۳۳) چکیده

نوع مقاله:	یکی از مضامینی که در شعر معاصر، فراوان به چشم می‌خورد مسأله پناه بردن به افیون است. بسیاری از شاعران در دام این انحراف آشکار گرفتار شده و سرانجام «در غبار گم شدند» در این مقاله که با روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای تدوین شده؛ ابتدا به چگونگی ظهور این پدیده در شعر معاصر پرداخته و سپس انعکاس آن در شعر معاصر بررسی و تحلیل می‌شود. به نظر می‌رسد این موضوع گذشته از نتیجه آشنایی با شاعران اروپایی، نتیجه کودتای ۲۸ مرداد و شکست خیزش ملی است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد روشنفکران از نظر روحی چنان در هم شکسته و سرخورده شدند که دیگر همه چیز را تمام شده پنداشته و جز تیرگی و تباهی چیز دیگری نمی‌دیدند؛ از این رو به دنبال دارویی می‌گشتند تا کمی از دردشان بکاهد و برای لحظاتی هرچند اندک، غم شکست را از ذهنشان بزدايد.
تاریخ دریافت:	۱۴۰۱/۱۲/۰۶
تاریخ پذیرش:	۱۴۰۲/۰۵/۲۴
واژه‌های کلیدی:	شعر معاصر کودتای ۲۸ مرداد اعتیاد

۱. مقدمه

در مقاله حاضر چگونگی ظهور پدیده اعتیاد در بین شاعران معاصر و انعکاس آن در شعر آنان بررسی و تحلیل می‌شود. از جمله شاعرانی که به نقد افیون در آثار خود پرداخته‌اند نصرت رحمانی، مهدی اخوان ثالث، نادر نادرپور، حسین منزوی، م. آزاد، سعیدی سیرجانی را می‌توان نام برد. آشنایی شاعران با ادبیات مغرب زمین و مهم‌تر از آن وقایع ۲۸ مرداد و خفقان ناشی از آن می‌تواند از عوامل پیدایش این موضوع در شعر معاصر باشد. ناگفته نماند که این مسأله مربوط به قرن اخیر نیست بلکه این انحراف اجتماعی از دوره صفوی شروع می‌شود. «در تاریخ ایران، دوره صفویه آغاز رواج این مواد مخدر و سستی‌آور در سطح جامعه است که با رایج شدنشان در بین عام و خاص انحرافات و آسیب‌هایی را سبب شده و در آثار مختلف سیاحان اروپایی و کتب تاریخی بازتاب خاصی دارند.» (نوریان و همکاران، ۱۳۸۴: ۱۶۹) البته این موضوع در شعر پیش از صفویه نیز دیده می‌شود؛ مثلاً حافظ در غزلی چنین می‌گوید:

از آن افیون که ساقی در می افکند حریفان را نه سر ماند نه دستار
(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۶۶)

اما همان‌گونه که اشاره کردیم این موضوع از دوره صفویه عمومی می‌شود و در واقع از این دوره به بعد است که شعر به قهوه‌خانه‌ها راه می‌یابد. تذکره‌نویسان به تفصیل درباره اعتیاد شاعران این دوره نوشته‌اند. صفی صفاهانی از شاعران این دوره می‌گوید:

در وقت خماری چون یزیدم بنگم چو رسید بایزیدم
(فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۴۰: ۴۳۲)

و این دو بیت از طالب آملی:

طالب نصیب ما ز می لاله رنگ نیست ما را برات نشاه به افیون نوشته‌اند
(آملی، بی‌تا: ۴۵۲)

روی گردان می‌شود از صحبتش فیض شراب همچو طالب هر که او معتاد افیون می‌شود
(آملی، بی‌تا: ۵۸۷)

صائب یکی از بزرگ‌ترین شاعران دوره صفویه، گرفتار این انحراف بوده است:
غافل مشو چو لاله ز ادراک نشأتین یک کاسه ساز باده و تریاک را به هم
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۸۲۴)

و یا:

صائب کدام غبن به این می‌رسد که ما داریم می به ساغر و تریاک می‌زنیم

(همان، ۲۸۵۲)

این موضوع در بین شاعران و روشن‌فکران مشروطه هم دیده می‌شود. بهار در قصیده‌ای چنین می‌گوید:

روزگار آشفستگی دارد به سر کو همدمی تا ز فیض صحبتش خاطر بیاساید دمی
آتش و ابر و دم و دود است پیدا در افق کو مقامی امن و جایی محرم و دود و دمی
(بهار، ۱۳۸۷: ۵۹۴)

احمد کسروی در کتاب «زندگانی من» به مسأله تریاک کشیدن خود با ملک‌الشعراى بهار و وحید دستگردی اشاره می‌کند و چنین می‌نویسد: «نخست بار که من تریاک را دیدم و شناختم در شوشتر در زمان گرفتاری به جنگ می‌بود. چون ما گرفتار می‌بودیم و هر روز کارمندان عدلیه به خانه من آمدندی و در شوادان (زیرزمینی) با هم بسر بردیمی یکی دو تن از آنان تریاک کشیدندی. چون گاهی به من نیز تعارف کردند می‌پذیرفتم و می‌گرفتم. سپس که به تهران آمدم چند بار در خانه‌های ملک‌الشعرا و وحید دستگردی همان رفتار تکرار شد.» (کسروی، ۱۳۴۸: ۴۴۷) و این بیت از شهریار:

مستی می‌زنده باد و نشئه افیون زین دو برون زندگی عذاب الیم است
(شهریار، ۱۳۴۲. ج ۱: ۴۰)

نیما یوشیج نیز گرفتار این انحراف و آسیب اجتماعی بوده است. آل احمد در مورد اعتیاد او می‌نویسد: «من ظهر که از درس برگشتم خبردار شدم پیرمرد را برده‌اند. عالیه خانم شور می‌زد و هول خورده بود و چه کنیم و چه نکنیم؟ دیدم هرچه زودتر تریاکش را باید رساند و تا عالیه خانم از بازار تجریش تریاک فراهم کند رخت‌خواب پیچش را به کول کشیدم تا سر خیابان - و همان کنار جاده شمیران جلوی چشم همه وافور را تپاندیم توی متکا و آمدیم شهر - تا برسیم به شهربانی روزنامه‌های عصر هم درآمده بود. گوشه یکی از آن‌ها به فرنگستانی نوشتیم که قبل منقل کجاست و رخت‌خواب را دادیم دم در ته راهرو و سفارش او را به خلیل ملکی کردیم که مدتی پیش از او گرفتار شده بود و اجازه ملاقاتش را می‌دادند. در همان اطاق‌های ته راهرو مرکزی، ملکی حسابی او را پاییده بود و حتی پیش از آنکه ما برسیم پولی داده بود که آنجایی‌ها خودشان برای پیرمرد بست هم چسبانده بودند و بعد هم هر شب با هم بودند. اما پیرمرد نمی‌فهمید که این دست و دل بازی‌ها یعنی چه. تا عمر داشت یه فقر ساخته بود و حساب یک شاهی و صنار را کرده بود و روز به روز غم افزایش نرخ تریاک را خورده بود. این بود که وقتی رهایش کردند و ملکی به فلک الافلاک رفت شنیدیم که گفته بود: عجب ضیافتی بود!» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۴۷ - ۴۸)

در این مقاله سعی شده با روش توصیفی تحلیلی ضمن بررسی چگونگی ظهور این پدیده در بین شاعران معاصر، انعکاس آن در شعر معاصر بررسی و تحلیل گردد. در بخش نخست مقاله، چگونگی ظهور این پدیده در بین شاعران معاصر مطرح شده و در بخش دوم نیز انعکاس آن در شعر معاصر بررسی می‌شود.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

یکی از آسیب‌هایی که گریبان بسیاری از شاعران نیمایی و حتی خود را نیما گرفت مسأله اعتیاد است. بسیاری از شاعران معاصر در دام این انحراف آشکار گرفتار شدند و در اشعار خود به انعکاس این موضوع پرداخته و به نوعی جامعه خود را به نقد کشیده‌اند. نصرت رحمانی، اخوان ثالث، نادرپور، حسین منزوی، م. آزاد، سعیدی سیرجانی و... از آن جمله‌اند. آشنایی شاعران با ادبیات مغرب زمین و مهم‌تر از آن کودتای ۲۸ مرداد و خفقان ناشی از آن می‌تواند از عوامل پیدایش این موضوع در شعر معاصر باشد. البته این مسأله مختص شاعران نیمایی نیست بلکه این انحراف اجتماعی از دوره صفوی شروع شده و ادبیات آن دوره را هم تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. به طوری که بازتاب این پدیده اجتماعی را در اشعار شاعران این دوره می‌توان مشاهده کرد. هدف این مقاله بررسی چگونگی ظهور پدیده اعتیاد در بین شاعران معاصر و انعکاس آن در شعر آنان است. لذا ابتدا چگونگی ظهور این پدیده در بین شاعران معاصر مطرح و سپس انعکاس آن در شعر معاصر بررسی می‌شود. مقاله حاضر می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چه عامل یا عواملی در ظهور پدیده اعتیاد در بین شاعران معاصر نقش داشته است؟

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

در مقاله حاضر چگونگی ظهور پدیده اعتیاد در بین شاعران معاصر و انعکاس آن در شعر آنان بررسی می‌شود. از آنجا که اعتیاد یکی از مسائل شعر معاصر بوده و هست و تاکنون پژوهش جامعی در این زمینه صورت نگرفته و شاید به دلیل رعایت احوال اجتماع و نگرانی از بازتاب چنین مطالعاتی، چنان که باید و شاید به آسیب‌شناسی این مسأله پرداخته نشده؛ انجام چنین پژوهشی در این زمینه می‌تواند برای آینده شعر فارسی سودمند باشد.

۳-۱. پیشینه پژوهش

در زمینه اعتیاد در شعر فارسی تاکنون تحقیق جامعی صورت نگرفته و تنها مقاله‌ای که در این زمینه نوشته شده مقاله «بازتاب پدیده اعتیاد در شعر صائب» است که به بررسی این مسأله در شعر صائب پرداخته است. همچنین دکتر شفیعی کدکنی در کتاب «دوار شعر فارسی» و شمس لنگرودی در کتاب «تاریخ تحلیلی شعر نو» به صورت مختصر و گذرا به چگونگی رواج این پدیده در شعر معاصر پرداخته‌اند.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. چگونگی ظهور پدیده اعتیاد در بین شاعران معاصر

یکی از مصائب و مسائل شعر معاصر مسأله پناه بردن شاعران به افیون و الکل است. حال سؤال اینجاست که چه عامل یا عواملی باعث شد که این شاعران در دام این انحراف اجتماعی گرفتار شوند و این چنین شعرشان را متأثر از این موضوع نشان بدهد؟ یکی از عوامل مهم آن را می‌توان وقایع ۲۸ مرداد و خفقان ناشی از آن دانست. این موضوع باعث شد شاعرانی که دچار نوعی یأس اجتماعی شدید بودند لاقیدی و انکار در پیش بگیرند و عصیان خود را به شکل مبارزه با اخلاقیات حاکم بر جامعه و به نوعی رفتارهای بودلری نشان دهند. دکتر شفیعی کدکنی در این زمینه چنین می‌نویسد: «این ویژگی بیشتر در نتیجه یأس و شکست بعد از ۲۸ مرداد برای روشن‌فکران به وجود آمده بود. در آن جو یأس و مرگ، اندک اندک، مضامین و تم‌هایی از قبیل ستایش می‌خانه و می و پناه بردن به افیون و هروئین رواج یافت و بسیاری از شاعران این نسل در «غبار گم شدند» این‌ها همه نتیجه شکست ۲۸ مرداد بود - هروئین بعد از ۲۸ مرداد مسأله عجیبی شده بود همچنین حشیش» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۶۱)

شاعران که در نتیجه یک شکست تاریخی دچار سرخوردگی روحی و عاطفی شده بودند به نوعی مبارزه منفی روی آوردند که پرداختن به مضامین اروتیکی و مبارزه با اخلاقیات حاکم بر جامعه، پناه بردن به می و افیون و ستایش مرگ و ناامیدی عجیب و غریب سه شاخصه بارز آن بود. «اگر شکست نامنتظر خیزش انقلابی مردم در ۲۸ مرداد، برای مجلات، مفری برای انباشتن کیسه‌ها بود؛ در روشن‌فکران (به‌ویژه هنرمندان) نوعی بی‌اعتمادی گسترش یابنده و عمیق نسبت به هرگونه آرمان‌خواهی و آرمان‌گرایی به وجود آورده و چشم‌اندازهای آینده را در منظرشان هر دم چنان مخوف‌تر و ترسناک‌تر می‌نمود که نتیجه‌اش نوعی

احساس ترس بار بی‌پناهی و سرگشتگی و خودکشی بود و انواع لذت‌خواهی به طور عموم، نزدیک‌ترین محل آرام کردن عصیان‌ها، وخیامانه‌ترین پاسخ به بی‌پناهی و بی‌انگیزگی‌شان بود. پس به مرور سیاست در نشریات کم‌عمق‌تر و مبتذل‌تر شد و میل به لذت‌جویی که به مرور به انواع اعتیادها و فحشاخواهی‌ها و میل به ابتذال و عصیان‌هایی از این دست کشید؛ عمیق‌تر و گسترده‌تر شد و دامن شعر را نیز گرفت و شعر مسلط نیمه اول دهه سی (پس از کودتا)، شعری عصیانی یا خودشکنانه، شهوت‌آلود، رمانتیک و عموماً سیاه شد: اشعاری سرکشانه و احساساتی که احساس غبن و انتقام‌جویی از خود و جامعه و زندگی و حکومت و سیاست در آن موج می‌زد.» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۲۰)

شاعران در این مبارزه منفی چنان راه افراط درنوردیدند که سرانجام «منتقدان انگشت‌شمار، چون سیروس پرهام (دکتر میترا) و عبدالحمید آیتی و بعدها م. ا. به آذین به هدایت اخلاقی شاعران پرداختند و شعر را از دست رفته اعلام کردند.» (همان: ۲۱) این در حالی بود که شاعران جوان نیز حمله‌های منتقدان را بی‌پاسخ نمی‌گذاشتند؛ به عنوان مثال، نادر نادرپور در جواب نقدی که عبدالحمید آیتی بر کتاب «گناه دریا» مشیری نوشته بود و در آن شاعران را به غیراخلاقی بودن متهم کرده بود؛ به اوضاع خفقان‌آلود و نابسامان جامعه اشاره می‌کند و چنین می‌نویسد: «آیا هیچ اندیشیده‌اید که چرا نسل جوان ملت ما به چنین فسادی دچار شده است؟ آیا گناه از خود اوست یا از آن‌هایی که وعده‌های دروغین دادند؟ امیدهای عبث «تزریق کردند»؛ آرزوهای طلایی پروراندند؛ در باغ سبز نشان دادند و سرانجام خیانت کردند؛ او را به بیراهه کشیدند و خود گریخته [اشاره به رهبران حزب توده ایران دارد] آیا گناه از اوست یا از محیطی که جای زیستن نیست؛ برای او تنگ و خفقان‌آور است؛ هیچ وسیله تفریح ندارد؛ وسیله آموزش و پرورش ندارد؛ کاری درخور او مهیا نکرده و طبع سرکش و حاد او را به عصیانی منفی واداشته است؟» (همان: ۳۲۹-۳۳۰)

از سوی دیگر می‌توان گفت که آشنایی شعرای ایرانی با ادبیات مغرب زمین به ویژه ادبیات فرانسه نیز از دلایل پیدایش چنین مضمونی در شعر معاصر بوده است. به عبارت دیگر، رواج این مضمون در شعر معاصر را می‌توان معلول تأثیرپذیری مستقیم یا غیرمستقیم این شاعران از شاعران و نویسندگان غرب دانست. شاعرانی چون رمبو، بودلر، ورنلن و... به شدت گرفتار مواد مخدر اعتیاد بوده‌اند. «تریاک را در اروپا، دوست‌داران آن، «معشوقه سیاه» نام داده‌اند.» (هنرمندی: ۲۷۴) تئوفیل گوتیه می‌گوید: برای یک حشیشی، زیباترین دختران ایتالیا به زحمت از جا برخاستن نمی‌ارزد.» (همان) ژان کوکتو درباره تریاک می‌گوید: «معشوقی پرتوقع‌تر از تریاک سراغ ندارم.» (همان: ۲۷۵) بودلر می‌گوید: «تریاک مانند واحه رنج‌آوری

است که انسان در بیابانی پر از وحشت به آن پناه ببرد.» (همان: ۲۷۴) همچنین می‌گوید: «بعد از حشیش، تنها شراب خوب است.» (همان: ۲۷۳)

اگرچه وقایع ۲۸ مرداد تنها دلیل این پدیده نیست اما بی‌گمان مهم‌ترین دلیل آن است. به طوری که خود شاعران هم به صراحت به این موضوع اشاره کرده‌اند. نصرت رحمانی در مصاحبه‌ای با فرج سرکوهی در این زمینه چنین می‌گوید: «شکست سبب شد که ما، ما که مبارزان جوان آن دوره بودیم و یکسره در خدمت آرمان‌های مبارزه، تبدیل شویم به مشتی آواره خیابان‌ها و میخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها! امید، شاهرودی، سهراب سپهری، منوچهر شیبانی در آن فضای درد و یأس و شکست و آوارگی، به تهران سرازیر شدند تا ما شویم (آخر کسی نبود حالمان را بپرسد)... ما نسلی بودیم که یأس و درد و شکست و دربدری و آوارگی کشیده بود. و من صدای این نسل را فریاد زدم» (سرکوهی، ۱۳۶۹: ۱۷)

رحمانی در کتاب «هردی که در غبارگم شد» - که در آن سرگردانی و آوارگی روشن‌فکران را به تصویر کشیده- درباره پناه بردن به میخانه‌ها چنین می‌نویسد: «ما فرزندان نسلی بودیم که هرگاه دست‌هایمان را به سوی هم دراز کردیم تا زنجیری ببافیم بازوهایمان را قطع کردند! چون روزی هم فریادها را خواستیم خفه‌مان کردند به دنبال هم ناله‌ها می‌گشتیم در کنار هم بودیم و سینه‌هایمان لبریز از ترانه بود اما می‌ترسیدیم تا برای هم بخوانیم. با چشم‌هایمان صحبت می‌کردیم و با شعرهایمان زندگی. ما به هم نیاز داشتیم؛ تنهایی ما را می‌جوید و تنها جایی که می‌توانستیم خلاء تنهایی را پر کنیم؛ می‌خانه بود؛ می‌خانه. ما کودکان سرزمینی بودیم که به جای اینکه دهن‌مان بوی شیر بدهد بوی الکل می‌داد!

سینه‌های لبریز از احساس، گلوهای بغض کرده، آوازهای در حنجره خشکیده، شعرهای سروده و بالاخره برای جلوگیری از این انفجار، انفجاری که تنها خودمان را از بین می‌برد نه دشمن را، می‌بایست چاره‌ای بجوییم. تنها چاره، الکل بود... الکل! تنها جایی که می‌توانستیم برای لحظاتی چند با هم بسوزیم و بگرییم شاید آرامشی بیابیم میخانه بود، میخانه!» (رحمانی، ۱۳۳۸: ۲۹ - ۳۰)

وقایع ۲۸ مرداد و خفقان ناشی از آن باعث شد شاعرانی که دچار نوعی یأس اجتماعی شدید شده بودند لاقیدی و انکار در پیش بگیرند و عصیان خود را به شکل مبارزه با اخلاقیات حاکم بر جامعه و به نوعی رفتارهای بودلری نشان دهند. در شعر این شاعران یا صلا‌ی مستی و فراموشی است یا مرگ اندیشی و ناامیدی و یا مضامین اروتیکی.

بدین ترتیب، تصویری که از روشنفکر ایرانی ارائه می‌شود، اغلب جز موجودی سرگشته و تنها و مأیوس نیست که از نظر او دیگر زندگی معنایی ندارد.

۲-۲. اعتیاد و انعکاس آن در شعر معاصر

گفتیم که بعد از وقایع ۲۸ مرداد، بسیاری از شاعران به افیون پناه بردند و سرانجام در «غبار گم شدند». رحمانی در شعر «تریاک» به صراحت به این موضوع اشاره می‌کند و بر بالای آن شعر چنین می‌نویسد: «آیینۀ روشن روح هنرمندان جوان ما از غبار گذشته‌ها زنگار گرفته پس شگفت نیست اگر بشنویم که در آغوش فراموشی افیون و الکل پناه می‌برند. شعر زیر گلایه‌ی مادری از فرزند هنرمند خویش است. ولی این شکوه تنها، شکوه‌ی یک مادر نیست! بلکه شکوه‌ی همه‌ی مادرها و پدرهاست که چشم به راه هنر درخشان فرزندان خویش نشسته‌اند. من در این شعر «خود» را نمونه‌ی آن دسته از هنرمندان قرار داده‌ام تا شائبه‌ی تهمت بر کسی نرود.» (رحمانی، ۱۳۸۹: ۴۸)

- نصرت! چه می‌کنی سر این پرتگاه ژرف
با پای خویش، تن به دل خاک می‌کشی!
گم‌گشته‌ای به پهنه‌ی تاریک زندگی
- نصرت! شنیده‌ام که تو تریاک می‌کشی
(همان)

هدف رحمانی از سرودن شعر تریاک، به نوعی اعتراض علیه جامعه‌ای است که غبار همه جای آن را فرا گرفته و بسیاری از روشن‌فکران و هنرمندان را به کام خود کشیده است. رحمانی با این شعر علیه ناهنجاری‌های جامعه عصیان می‌کند و صدایش را به گوش همگان می‌رساند. به عبارت دیگر، خود رحمانی در این سال‌ها هنوز در غبار گم نشده بود و همان‌گونه که خود اشاره کرده او خود را خطاب قرار داده تا شائبه‌ی تهمت بر کسی نرود. دلیل این ادعا سخنان کسانی است که از نزدیک او را دیده‌اند و با او رابطه‌ای نزدیک داشته‌اند.

دفتر «کوچ» - که این شعر هم در آن درج شده - در سال ۱۳۳۳ چاپ شده است در حالی که به استناد سخنان دوستان و نزدیکان رحمانی، وی حتی زمانی که داستان‌واره «مردی که در غبار شد» را در سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ می‌نوشت؛ هنوز در غبار گم نشده بود و از این سال‌ها به بعد بود که «در غبار گم شد». شبنم جهانگیری، از دوستان نزدیک رحمانی، در این زمینه چنین می‌گوید: «او در هر چیزی که می‌گفت صادق بود. به جز در مورد مردی که در غبار گم شد در بقیه موارد به راستی صادق بود. این را می‌گویم به خاطر این که

ممکن است در بررسی زندگی و آثار نصرت رحمانی شاعر جایی با آن برخورد کنید؛ رسماً و صادقاً به شما می‌گویم که قبل از نوشتن مطلب «مردی که در غبار گم شد» نصرت با شیطان سفید سر و کاری نداشت و بعد از آن بود که اعتیاد به «غبار» پیدا کرد و به نظر من شاید مدت‌ها بعد از آن، اما زمانی که این مطالب را می‌نوشت یعنی در حوالی ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ نصرت، تکرار می‌کنم؛ هیچ اعتیادی به «غبار» نداشت. نصرت واقعی آن زمان، ربطی به نصرت مردی که در غبار گم شد ندارد... در آن زمان، یعنی نیمه دوم دهه سی، چون عده زیادی از بزرگان ما، از جمله جمعی از هنرمندان و شعرا و نویسندگان، از جمله داریوش رفیعی که رفیق خود نصرت بود و دوست عزیز ما، اعتیاد شدیدی به مواد مخدر، به ویژه هرویین، پیدا کرده بودند و نصرت که به عنوان یک انسان مسئول از این قضیه به شدت رنج می‌برد؛ در صدد برآمد «مردی که در غبار گم شد» را بنویسد و برای این کار از خودش مایه گذاشت یعنی می‌خواهم بگویم این مرد آن قدر دلاور بود و دریا دل، دل شیر داشت که خودش را کرد قهرمان این ماجرا که نوعی مبارزه و به جنگ قدرت رفتن بود و من هم خودم مدتی این کار را کردم. چرا؟ چون وقتی همه از چپ و راست شروع کردند به حمله دسته جمعی و ناجوان‌مردانه علیه نصرت رحمانی و نصرت به خشم آمد و نوشت: «شما نامردان دروغ‌گو، همه‌تان آلوده‌اید و از این که من پرده‌ها را بالا زده؛ دارم از عمق این فاجعه‌ای که گریبان این جامعه را گرفته سخن می‌گویم؛ به وحشت افتاده‌اید که مبادا چهره ناپاک شما را نشان دهم و رسوایتان سازم. برای همین است که چنین ردیلانه با من رفتار می‌کنید.» من مقاله «من هم در غبار گم شدم» را نوشته برای نصرت فرستادم با مقدمه نصرت که می‌گوید: «زبیده جان از خواندن نوشته‌ات گریه کردم و...» در امید ایران چاپ شد. (اورند، ۱۳۸۸: ۱۵۰-۱۵۱)

وی در ادامه می‌افزاید «این که می‌گوید: «نصرت! شنیده‌ام که تو تریاک می‌کشی» و... این‌ها نه به خاطر این است که این کار را توجیه کند؛ به عکس برای این بود که نشان دهد بابا توی این اجتماع چنین کثافت‌هایی وجود دارد و همه سکوت کرده‌اند. کاری که نصرت می‌کرد به راستی دشوار بود و خیلی دردسر داشت.» (همان: ۱۶۲)

رحمانی با سرودن شعرهایی مانند تریاک، خود را بدنام می‌کند تا بدین صورت علیه جامعه و سنت‌های غلط حاکم بر آن عصیان کند. او در مصاحبه‌ای با فرج سرکوهی چنین می‌گوید: «درباره خودم جایی نوشته‌ام که نصرت رحمانی از جمله بیماری‌هایی است که در هر قرن یک نفر به آن مبتلا می‌شود! ما شاعران، آدم‌های دیوانه، یاغی و به هر حال غیرعادی هستیم و در میان شاعران، پدیده «رحمانی» همان‌طور که گفتم اپیدمی ناشناخته‌ای بود.

در آن فضای بعد از ۳۲ کسی آمده بود که صدای تازه‌ای داشت. زبان کوچمه و بازار را به کار می‌برد. مسائل، آدم‌ها و فضای زندگی شهری مردم عادی و روشن‌فکران را تصویر می‌کرد. علیه اخلاقیات حاکم، علیه ریا و دروغ شورش می‌کرد. از «سقاخانه»‌ها، کوچه‌ها، مساجد و بازارها و حتی از «شهرنو» تصویر می‌داد. از واقعیت‌هایی که دیگران یا نمی‌دیدند یا نمی‌خواستند ببینند! از زندگی و از مردم و از شکست. از نسلی از دست رفته. «(سرکوهی، ۱۳۶۹: ۱۷)

بعد از ۲۸ مرداد، روشن‌فکران که دچار ازهم‌گسیختگی روحی شده بودند در کوچه‌ها و خیابان‌ها آواره و سرگردان شدند و در نتیجه، برای تسکین خود به تریاک‌خانه‌ها پناه بردند. نصرت رحمانی که به گفته خود صدای این نسل را فریاد می‌زند در چند شعر به این آوارگی‌ها و شبگردی‌ها اشاره کرده و به نوعی انقراض نسل خود را به تصویر کشیده است. در شعر رحمانی منظور از «من»، «ما» است. به عبارت دیگر، هر جا رحمانی از «من» سخن می‌گوید؛ در واقع، از «ما» سخن می‌گوید؛ یعنی از یک نسل. خود او می‌گوید: «من وقتی در شعر می‌گویم «من»، یعنی «من‌ها» یعنی ما، وقتی می‌گویم «لیک من خاموش خاموشم» یعنی ما خاموش خاموشیم.» (بقایی (ماکان)، ۱۳۸۶: ۲۳۳)

اگر نصرت رحمانی با شعر تریاک علیه ناهنجاری‌ها عصیان می‌کند؛ حسین منزوی نیز در غزلی با مطلع «می‌آمد از برج ویران مردی که خاکستری بود» این رسالت را ادامه می‌دهد:

اکنون به زردی نشسته است از جرم تخدیر و تدخین

انگشت‌هایی که روزی مثل قلم جوهری بود

(منزوی، ۱۳۸۸: ۴۴۵)

رحمانی در شعر «نامه»- که خطاب به خواهرش نوشته- به اعتیاد پدرش اشاره می‌کند و از خواهرش می‌پرسد که آیا پدر، تریاک را ترک کرده یا نه؟ این امر نشان می‌دهد که در جامعه آن روزگار، اعتیاد یکی از آسیب‌هایی بوده که گریبان جامعه را گرفته و بسیاری را به ورطه نابودی کشانده بود:

باری... بگو ببینم

که بابا ترک کرد

تریاک را یا نه؟

کل اسماعیل رفت مکه

حسین از اجباری برگشت؟

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۷۵)

رحمانی در شعر «به ما دروغ گفتند» - که در آن به حزب توده حمله کرده - به صراحت به فراگیر بودن اعتیاد اشاره می‌کند. وی در این شعر ابتدا به بیان عقیده توده‌ای‌ها مبنی بر اینکه «دین افیون توده‌هاست» می‌پردازد و سپس در جواب آن‌ها می‌گوید:

شما لاف می‌زنید، افیون توده‌ها همان تریاک است نه چیز دیگر
 لافندگان هرزه نوشتند:

- «دین

تریاک توده‌هاست

آئین برده‌هاست.»

□

تریاک توده‌ها

تریاک بود، همان تریاک

باور نمی‌کنید

دارندگان دین

تریاک‌اند؟

...

تریاک‌خانه‌ها ز مساجد فزون‌ترند

باور نمی‌کنید؟

(همان: ۳۳۶ - ۳۳۷)

نادریور نیز در شعر «مرثیه‌ای برای بیابان و شهر» - که در آن بخشی از روزگار خویش را گزارش می‌کند - به فراگیر بودن اعتیاد اشاره دارد:

دیگر صدای خنده گل‌ها

الهام بخش پنجره‌ها نیست

آواز کار حنجره‌ها نیست

سیگار - در میان دو انگشت -

از دیر باز جای قلم را گرفته است

و دود اعتیاد

دل‌ها و خانه‌ها را تاریک کرده است

(نادریور، ۱۳۹۳: ۴۷۸)

یکی از مسائلی که باعث شد روحانیون از سال ۱۳۴۲ به بعد وارد سیاست شوند و نسبت به اقدامات رژیم واکنش نشان دهند همین مسأله فراگیر بودن اعتیاد و به عبارتی، سقوط

اخلاقی شدید جامعه بود. پرواند آبراهامیان در این زمینه چنین می‌نویسد: «سرازیر شدن مداوم، بی‌برنامه و مهارناپذیر جوانان روستایی به شهرها، آلودگی‌ها و زاغه‌های پراکنده‌ای در حاشیه شهر به وجود آورده بود. این امر به نوبه خود، عوارض اجتماعی خاصی ایجاد کرد. فحشا، الکلیسم، اعتیاد، بزه‌کاری، خودکشی و البته برخی جنایات. علما که از این مسائل سخت‌نگران شده بودند؛ مثل روحانیون همه جای دنیا واکنش نشان دادند.» (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۴۳۶)

رحمانی گاهی هم به شیوه طنز با این موضوع برخورد می‌کند. در قسمتی از شعر «حسن در ختام» این نوع برخورد را می‌بینیم:

جانا قدح کشیدن، در دود نی دمیدن کاری خوش است اما بی ما بود حرامت
در دود یشم قلیان رازی بود به پنهان اعجازهاست در آن چون شعر در کلامت
(رحمانی، ۱۳۸۹: ۷۹)

عمران صلاحی نیز شعری درباره «قلیان» دارد که در آن به نوعی به اعجاز قلیان اشاره کرده است:

پک به قلیان می‌زنم
شعر غل‌غل می‌کند
روی قلیان، طبع من گل می‌کند!
(صلاحی، ۱۳۸۶: ۲۰۴)

در شعر «شعر ناتمام» رحمانی باز شعر و سیگار را در کنار هم می‌بینیم؛ بدین صورت که شاعر سیگار می‌کشد و شعر می‌گوید؛ تو گویی اگر دود نباشد شعری هم نخواهد بود!

سیگار می‌کشم
سیگار می‌کشم و دگر بار
شعر غروب را آغاز می‌کنم

□

نه تصویر پاک نیست
در من ملال هست
در شعر حال نیست
البته... شعر کی ست ولی دردناک نیست
سیگار می‌کشم
سیگار می‌کشم
سیگار...

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۲۸۹ - ۲۹۰)

یکی از نکات قابل توجهی که در شعر رحمانی دیده می‌شود این است که بازتاب مصرف مواد مخدر را در تصویرسازی‌های او نیز می‌توان مشاهده کرد. به عنوان مثال، در شعر «کولی» شاعر، هستی را مانند افیون می‌داند که باعث سرمستی است.

زمان زنجیری شیطان مست بود
«شمایان» مست از افیون هستی!
غمی شیرین به رگ‌هایم روان بود،
غم خودکامی و شهوت‌پرستی
(رحمانی، ۱۳۸۹: ۸۹)

و یا ترکیب «مرفین مرگ» در شعر «مرگ می‌فروش» در این شعر، رحمانی در می‌خانه را می‌زند و از پیر می‌فروش می‌خواهد که به او شراب بدهد و او را از پریشانی‌ها و غصه‌ها نجات دهد اما جوابی نمی‌شنود؛ زیرا پیر می‌فروش مرده است:

اما، سکوت شب به صدای من،
مرفین مرگ ریخت به ناکامی.
خاموش گشت، ناله مرغ شب.
پیدا نشد کسی که دهد جامی!
(همان: ۹۲)

در شعر «نفرین شده» باز همین کلمه را می‌بینیم:

خواب آه خواب شیرۀ مرفین دردهاست
افسوس خواب من همه بیداری من است
در خواب مرگ پنجه کشد بر روانم: آه،
بیداری‌ام فسانۀ بیماری تن است.
(همان: ۱۹۸)

و یا ترکیب «باد نشئه» در همین شعر:

مهتاب می‌چکید ز دندان ابرها
ره چون طناب بسته تن دشت خفته را
هذیان باد نشئه طنین بست در فضا
گویی سرود دردی نهفته را
(همان)

نصرت رحمانی حدیث نسلی را بازمی‌گوید که در اوج جوانی پیر شد؛ نسلی فریب‌خورده که به جای آزادی، «غبار» نصیبتش شد. حدیث رحمانی حدیث جوانانی است که از ناهنجاری‌های جامعه به تنگ آمده‌اند اما کاری از دست‌شان بر نمی‌آید مگر ویران کردن خود! بی‌باوری سراپای وجود این نسل را فراگرفته است. این نسل دیگر امیدی به بهبودی اوضاع ندارد. این نسل دیگر بر نمی‌خیزد؛ یعنی توانش را ندارد. این نسل وقتی که دید دیگر نمی‌تواند علیه دشمن قیام کند؛ علیه خود قیام کرد و در یخچال بنگ و باده یخ بست:

بدرود

هم راه نسلم سرد چالی را پذیرایم

در خواب یخ تا بازگشت تو

ای قبله عصیان

آواز گام تو

□

بی باورم از لای لای جادوی این خواب

این افسانه افسون

دیگر منم یخ بسته در یخچال بنگ و باده و افیون

پیموده‌ام پیموده‌ام این راه

در زیر سیل خون

ای وای من

بدرود

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۲۴۵)

یکی از زیباترین شعرهایی که رحمانی دربارهٔ اعتیاد سروده، شعر «پرواز» است. در این شعر رحمانی از پرنده‌ای سخن می‌گوید که به خاطر دل‌بستگی‌اش به چند دانه، از پرواز باز می‌ماند. در واقع، رحمانی برای بیان منظور خود از نماد استفاده کرده است. او افرادی را به تصویر می‌کشد که به خاطر اعتیاد به مواد مخدر از پرداختن به کارهای مفید و سازنده بازمانده‌اند و فقط به مواد مخدر فکر می‌کنند. این شعر، بطور اخص می‌تواند تعریضی داشته باشد به روشن‌فکران آن دوره که در غبار گم شدند و از آرمان‌های خود دست کشیدند:

وقتی پرنده‌ای را

معتاد می‌کنند

تا فالی از قفس بدر آرد

و اهدا نماید آن فال را به جویندگان خوشبختی

□

تا شاهدانه‌ای به هدیه بگیرد

□

پرواز...،

قصهٔ بس ابلهانه‌ای است

از معبر قفس!

(همان: ۵۷۰)

در شعر «در زیر تیغ» رحمانی به صراحت به اعتیاد روشنفکران اشاره می‌کند و آن‌ها را به باد انتقاد و تمسخر می‌گیرد. در این شعر رحمانی پس از تشبیه روشنفکران به طوطیان شکرگفتار و انتقاد از آن‌ها، به اعتیاد آنان اشاره کرده و به نوعی آنان را به باد تمسخر گرفته است؛ بدین صورت که ما در غبار الکل و افیون پرورده می‌شویم و گل می‌کنیم و روشنفکر می‌شویم:

وین جمله نیز، زدوده است خندهٔ تلخ شکست یاران را

یاران تجربه‌های تلخ

این طوطیان شکرگفتار

یاران و یاوران برگزیده (روشنفکران)

□

که چون گولان

آرام و رام، چون گله سوی مسلخ خود رفتند

و زورق تفکر ما را

با گند فکرهاى روشن خود

در ساحل ریا به خاک نشانند

با ظلمت رسالت اندیشه‌های خود

انبوه کودکان ما را در خون به خاک نشانند

□

آه...

اینجا چه می‌کنیم؟

مادر غبار الکل و افیون

پرورده می‌شویم و گل می‌کنیم

و روشنفکر خواهیم شد

آفت برای نسل‌های پیاپی

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۵۹۶-۵۹۸)

فروغ فرخزاد نیز در قسمتی از شعر «آیه‌های زمینی» به همین موضوع اشاره می‌کند که بی‌شبهت به شعر رحمانی نیست:

مرداب‌های الکل

با آن بخارهای گس مسموم

انبوه بی‌تحرک روشنفکران را

به ژرفنای خویش کشید

(فرخزاد، ۱۳۸۴: ۲۱۷)

مسأله افیون، بعد از ۲۸ مرداد، چنان در بین شاعران شیوع پیدا کرد که حتی عنوان بعضی از اشعار را نیز به خود اختصاص داد. «گل افیون» رحمانی و «سبز» اخوان ثالث، نمونه این نوع شعرهاست. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد وقایع ۲۸ مرداد باعث شد که شاعران - که اغلب روشن‌فکران بودند - دچار سرخوردگی روحی و عاطفی شوند و در نتیجه برای تسکین خود به افیون پناه ببرند. در شعر گل افیون، رحمانی به همین موضوع اشاره می‌کند اما قبل از پرداختن به آن، مقدمه‌ای می‌چیند و به نوعی به توصیف گل افیون می‌پردازد:

در عطر گرم آفتاب و دشت‌های شرق

آنجا که می‌روید برای آدمی گل گندم

این دانه زرین برای زیست

این هسته نیرو برای هستی آدم

گویند:

- می‌روید گلی مسموم

خشخاش

بندی او گردد هر آن کس بویدش یک‌بار

فرجام از هستی شود بیزار.

درمان هر دردی‌ست

درمان برای مرگ

درمان برای زیست

خود نیز باشد درد بی‌درمان!

□

این هر دو گل خود را فدا کردند تا انسان

گیرد سرو سامان

این هدیه از یزدان

آن تحفه از شیطان

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۶۶-۱۶۷)

رحمانی سپس به نقش شاعران در زندگی انسان‌ها اشاره کرده و به نوعی از آن‌ها تمجید می‌کند:

در عطر گرم آفتاب دشت های شرق

آنجا که می‌روید گل احساس و شعر ما

بس شاعران خود را فدا کردند،

تا انسان

شوید ملال درد از دامان

□

چونان گل گندم

خود را فدا کردند تا انسان رها گردد

تا چرخ‌های زندگی گردد

از سرگردانی آدم‌ها

آسوده افکار خدا گردد

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۶۷)

سرانجام پس از گذشت روزها و شب‌ها، روزگار شاعر فرا می‌رسد؛ روزگاری که تاریکی بر همه جا سایه افکنده و از صبح و روشنی خبری نیست. در چنین روزگاری، شاعران به افیون پناه می‌برند تا مگر کمی آرامش یابند؛ آرامش دروغین!

ز آن روزها و شام و روزگاران

شب‌ها گذشت و روزها گم گشت

تا روز ما آمد...

□

دیگر از این تاریک بی‌بنیاد

از کشتگاه گور

برچشمه خورشید راهی نیست

ز آن خوشه‌های زندگی پرورد

در دست‌های باد،

جز پر کاهی نیست

طاعون به جای نور از خورشید می‌بارد

ابلیس با دست «شما» خشخاش می‌کارد

□

ما را گناهی نیست

بر چشمه خورشید راهی نیست

هر کشتکار کشته‌کاری خوب می‌داند

جز خواب بی‌هوشی و خاموشی،

مارا پناهی نیست!

(رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۶۷-۱۶۸)

اخوان ثالث، نیز در شعر «سبز» به تعریف و تمجید از افیون پرداخته است:

با تو دیشب تا کجا رفتم

تا خدا وان سوی صحرای خدا رفتم

من نمی‌گویم ملایک بال در بالم شنا کردند

من نمی‌گویم که باران طلا آمد

با تو لیک ای عطر سبز سایه‌پرورده

ای پری که باد می‌بردت

از چمن‌زار حریر پر گل پرده

تا حریم سایه‌های سبز

تا بهار سبزه‌های عطر

تا دیاری که غریبی‌هاش می‌آمد به چشمم آشنا، رفتم

(اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۷۰)

سعیدی سیرجانی هم در کتاب «زیر خاکستر» که در سال ۱۳۴۴ به چاپ رسید؛ شعری

دارد که در آن به توصیف نشنگی افیون و خواص وافور پرداخته است:

سیه‌چرده‌ای، لاغراندامکی

نجاتم دهد از غم روزگار

به زهرش کنم تلخی غم علاج

به افعی پناهنده گردم ز مار

چو در پرتو آتش افتد به تاب

مُکم، قیرگون شیرۀ جان او

خزد، نرم نرمک به گور سیاه

سیه جسم بی‌جان پیچان او

نفیرافکن از تاب آتش خزد

به غار سیه مار چنبرزده
 وزان رخنه گردد به کامم روان
 سیاه اژدر تن به آذر زده
 فریبا، خیال آفرین، پرشکنج
 بر آتش برقصد چو جادوگران
 ببندد به افسون جادوئیش
 سبک، دیدگانم به خوابی گران
 فرود آورد پنجه زهرگین
 به لرزان و پیچان عصب‌های من
 به روز اندرم دیده بر هم نهد
 رباید ز سر خواب شب‌های من
 به نیروی سیاله نشئه‌بخش
 فراز فلک بال و پر، وا کنم
 رها از کمند زمان و مکان
 جهان تا جهان را تماشا کنم
 منم شاه اقلیم وارستگی
 سیه دود او، هاله تاج من
 قوی فکرتان، آسمان همتان
 گه نشئه بینند معراج من
 تو گر زهر خوانیش و گر پادزهر
 مرا پادزهر است و داروی غم
 که جز نیش سوزن نیارد برون
 بن خار در پای کرده ورم
 تو ای فارغ از غم، به انکار من
 چه کوشی که جانت غمین نیست نیست!
 بدانستی ار درد من داشتی
 که ما را دوائی جز این نیست نیست
 (سعیدی سیرجانی، ۱۳۴۵: ۸۳)

م. آزاد در شعر «فصل خفتن» هم به ۲۸ مرداد اشاره می‌کند و هم به مسأله اعتیاد:
 هر نیمه شب از آن سوی تاریکی
 فریادهای خونین می‌آمد:

در بیست و هشتمین روز
 از ماه سرخ مرداد
 اشباح کور، هر شب
 پای درخت‌ها
 یک چهره دریده به جا می‌گذاشتند
 و ما می‌گریختیم
 تا قلب نخلستان
 و عاشقان و ملاحان، هر شب
 ما را به بوریاها می‌خواندند...
 از خانه‌های سیمانی، تا کنار شط
 هر خانه‌یی نشانه نخلی بود
 آنجا سقوط بود
 و دشنه‌های فولاد
 از قلب آفتاب گذر می‌کرد
 آنجا هزار دست
 ما را به ذوب می‌خواند
 شب، زرد و پرهیاهو
 آفاق بی‌پرنده‌ی دوری داشت
 گاهی صدایی طولانی، در شهر
 از مرگ یا سقوط خبر می‌داد:
 در ایستگاه پنج
 مردی میان آتش‌ها می‌سوخت!
 ما می‌گریختیم
 از خاکریز راه
 آرام می‌گذشتیم
 و دود باستانی افیون
 ما را به دوردست قرون می‌برد...
 (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۷۸: ۳۵۲)

اخوان ثالث نیز در شعر «کاوه یا اسکندر؟» که در آن شکست نهضت ملی را بیان کرده؛ به صراحت به این موضوع اشاره کرده و اذعان می‌دارد که دیگر کار از کار گذشته و جز پناه بردن به «باده و افیون و بنگ» کار دیگری از ما ساخته نیست:

آب‌ها از آسیا افتاده، لیک
 باز ما ماندیم و خوان این و آن
 میهمان باده و افیون و بنگ
 از عطای دشمنان و دوستان
 (اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۹۵)

در پایان ذکر این نکته لازم است که مسألهٔ اعتیاد در شعر شاعران بعد از انقلاب نیز دیده می‌شود و شعرهای نسل جوان به‌ویژه جریان موسوم به «غزل پست‌مدرن» پر است از این مضامین:

تریاک کهنه، منقل خاموش، موش، موش
 این ماه هم نیامده بابا به مرخصی
 (موسوی، ۱۳۸۹: ۱۹۹)

و این بیت:

از شیشه‌ی شکسته شده تا صدای جاز
 مشروب و بنگ و زندگی و... باز... باز... باز...
 (همان، ۱۸۷)

و این بیت از فاطمه اختصاری:

بریز داخل سلول‌هام الکل را
 به هم بریز من و منطق و تعادل را
 (اختصاری، ۱۳۹۶: ۱۸)

۳. نتیجه‌گیری

یکی از آسیب‌هایی که گریبان بسیاری از شاعران نیمایی و حتی خود او را گرفت مسألهٔ اعتیاد است. بسیاری از شاعران معاصر در دام این انحراف آشکار گرفتار شده و سرانجام «در غبار گم شدند» آن‌ها در اشعار خود به انعکاس این موضوع پرداخته و به نوعی جامعهٔ خود را به نقد کشیده‌اند. نصرت رحمانی، اخوان ثالث، نادرپور، حسین منزوی، م. آزاد، سعیدی سیرجانی و... از آن جمله‌اند. این موضوع گذشته از نتیجهٔ آشنایی با شاعران اروپایی، نتیجهٔ وقایع ۲۸ مرداد و شکست خیزش ملی است. بعد از وقایع ۲۸ مرداد روشن‌فکران از نظر روحی چنان در هم شکسته و سرخورده شدند که دیگر همه چیز را تمام شده پنداشته و جز تیرگی و تباهی چیز دیگری نمی‌دیدند؛ از این رو به دنبال دارویی می‌گشتند تا کمی از دردشان بکاهد و برای لحظاتی هرچند اندک، غم شکست را از ذهنشان بزدايد. وقایع ۲۸

مرداد و خفقان ناشی از آن باعث شد شاعرانی که دچار نوعی یأس اجتماعی شدید شده بودند؛ لاقیدی و انکار در پیش بگیرند و عصیان خود را به شکل مبارزه با اخلاقیات حاکم بر جامعه و به نوعی رفتارهای بودلری نشان دهند. در شعر این شاعران یا صلاهی مستی و فراموشی است یا مرگ اندیشی و ناامیدی و یا مضامین اروتیکی. بدین ترتیب، تصویری که از روشن فکر ایرانی ارائه می‌شود اغلب جز موجودی سرگشته و تنها و مأیوس نیست که از نظر او دیگر زندگی معنایی ندارد. البته مسأله اعتیاد مختص شاعران نیمایی نیست ولی این پژوهش صرفاً به بررسی مولفه اعتیاد در این دوره و گروه پرداخته است. انحراف اجتماعی از دوره صفوی شروع شده و ادبیات آن دوره را هم تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ به طوری که بازتاب این پدیده اجتماعی را در اشعار شاعران این دوره می‌توان مشاهده کرد.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۶)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، چاپ یازدهم، تهران: مرکز
۲. آل احمد، جلال، (۱۳۵۷)، ارزیابی شتاب‌زده، چاپ ۳، تهران: رواق
۳. اختصاری، فاطمه، (۱۳۹۶)، بت بزرگ، بی‌جا: سایه‌ها
۴. اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۶۰)، از این اوستا، چاپ ۵، تهران: مروارید
۵. اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۹)، گزینۀ اشعار، چاپ ۶، تهران: مروارید
۶. اورند، مهدی، (۱۳۸۸)، نصرت رحمانی، تهران: ثالث
۷. بقایی (ماکان)، محمد، (۱۳۸۶)، شاملو و عالم معنا (به همراه گفتگویی منتشر نشده با نصرت رحمانی)، تهران: مروارید
۸. رحمانی، نصرت، (۱۳۸۹)، مجموعه اشعار. چاپ ۳، تهران: نگاه
۹. صلاحی، عمران، (۱۳۸۶)، ناگاه یک نگاه (دو دفتر شعر: گریه در آب / ایستگاه بین راه)، تهران: دارینوش
۱۰. سرکوهی، فرج، (۱۳۶۹)، [مصاحبه با نصرت رحمانی]، آدینه، دی ۱۳۶۹، صص ۱۶-۲۱
۱۱. سعیدی سیرجانی، علی اکبر، (۱۳۴۵)، زیر خاکستر، تهران: چاپ‌خانه بهمن
۱۲. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن
۱۳. شمس لنگرودی، محمدتقی، (۱۳۷۰)، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد ۲ و ۳، تهران: مرکز
۱۴. کسروی، احمد، (۱۳۴۸)، «زندگانی من» با «ده سال در عدلیه» و «چرا از عدلیه بیرون آمدم»، تهران: باهماد آزادگان
۱۵. مشرف آزاد تهرانی، محمود، (۱۳۷۸)، گل باغ آشنایی (مجموعه اشعار)، تهران: علم
۱۶. منزوی، حسین، (۱۳۸۸)، مجموعه اشعار. تهران: نگاه و آفرینش.
۱۷. موسوی، مهدی، (۱۳۸۹)، پرنده کوچولو، نه پرنده بودا! نه کوچولو!، مشهد: سخن‌گستر
۱۸. نادرپور، نادر، (۱۳۹۳)، مجموعه اشعار. چاپ ۳، تهران: نگاه
۱۹. هنرمندی، حسن، (۱۳۵۰)، بنیاد شعر نو در فرانسه، تهران: بازرگانی

مقاله‌ها

۱. نوریان، مهدی؛ طغیانی، اسحق و طهماسبی، فریدون، (۱۳۸۴)، بازتاب پدیده اعتیاد در شعر صائب، مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ۲ (۴۱)، ۱۶۷-۱۸۴

Reflection of the Addiction Phenomenon in Contemporary Poetry

Kazem Hashemi

1. Master's Degree in Persian Language and Literature, Birjand University, Birjand, Iran.
Email: k.hashemi66@gmail.com

Article Info (233-256)	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history:</p> <p>Received: 25 February 2022</p> <p>Accepted: 15 August 2023</p> <p>Keywords: Contemporary Poetry August 28 coup Addiction</p>	<p>One of the prevalent themes in contemporary poetry is the issue of opium addiction. Many poets have openly fallen into the trap of this deviation and, ultimately, "lost themselves in the dust." This article, compiled using a descriptive-analytical method and library sources, first explores the emergence of this phenomenon in contemporary poetry and then examines and analyzes its reflection in contemporary poetry. This topic is not only the result of familiarity with European poets but also the consequence of the August 28 coup and the failure of the national uprising. After the August 28 coup, intellectuals were mentally shattered and disillusioned, considering everything as lost and seeing nothing but darkness and destruction. Consequently, they sought remedies to alleviate their pain and momentarily alleviate the sorrow of defeat. It is worth mentioning that this issue can also be observed</p>